

# بررسی فرایند تغییرها در تعامل‌های انسانی از منظر علوم انسانی، با تأکید بر دو جریان اتریشی و نهادی

motavaselim@gmail.com

محمود متوسلی

استاد دانشگاه تهران

mehghaghi@ut.ac.ir

میثم احقایی

کارشناس ارشد اقتصاد، دانشگاه تهران

پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱۳

دریافت: ۱۳۹۱/۰۵/۰۸

**چکیده:** توجه به فرایند تغییرها به ویژه در تعامل‌های انسانی را می‌توان به عنوان امری ضروری برای درک بهتر بسیاری از رخدادها و موضوع‌های مبتلا به جوامع مانند شکست و یا موفقیت در برنامه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به شمار آورد. از سوی دیگر درک علل و عوامل مؤثر در پدیده تغییر و فرایند تغییرها را می‌توان یکی از چالش‌های اساسی در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی دانست که از سال‌ها پیش از میلاد مسیح (ع)، مورد توجه فلاسفه و اندیشمندان قرار داشته است. بر همین اساس تلاش شد تا با مطالعه نظریات اندیشمندان گوناگون در این حوزه، علاوه بر دستیابی به تعریف‌های روشن‌تری از پدیده تغییرها، زمینه برای طراحی مدل مفهومی از تغییرها در عملکرد اقتصادی، ایجاد شود. هم‌چنین مشخص شد که فرایند تغییرها در میان مکتب‌های گوناگون اقتصادی نیز با درجه‌های گوناگونی از اهمیت، مورد بررسی قرار گرفته است. جریان غالب در نگاهی گذرا از این مهم می‌گذرد در حالی که اندیشمندان مکتب‌های دیگر همچون هابز، با معرفی بحث مدل‌های پیوندگرا و نظم کیفی، شومپیتر با بحث کارآفرینی و معرفی کلید واژه، نوظهوری و نورث با تأکید بر مباحث‌شناختی، نظریه مدل‌های ذهنی و فرایند یادگیری می‌کوشند با بهره‌گیری از تحلیل‌هایی پویا و میان رشته‌ای، به عنوان دغدغه‌ای اصلی به تبیین این پدیده، بپردازند.

**کلیدواژه‌ها:** فرایند تغییرها، مکتب اتریشی، اقتصاد نهادگرایی جدید، اقتصاد نهادگرایی

قدیم، تعامل‌های انسانی

طبقه‌بندی JEL: A12, B00, D89

## مقدمه

به‌طور کلی می‌توان از تبیین تغییرها و به‌ویژه تغییرها اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی به‌عنوان بزرگترین چالش برای علوم اجتماعی یاد کرد (نورث و منتزوینس، ۲۰۰۴، ۷۵). توجه به فرایند تغییر به‌ویژه در تعامل‌ها انسانی برای درک هرچه بهتر بسیاری از رخدادها و موضوعات مبتلا به جوامع، مانند شکست و یا موفقیت در برنامه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و هم‌چنین درک و تبیین عملکرد اقتصادی جوامع و سیاست‌های توسعه‌ای ضروری به‌نظر می‌رسد. از این‌رو اندیشمندان بسیاری از سال‌ها پیش از میلاد مسیح (ع)، مطالعه‌های خود را به این پدیده به‌ظاهر ساده اما از نظر ماهوی، پیچیده معطوف کرده‌اند و با توجه به مکتب‌های فکری خود، نظرها گوناگونی را در باب چیستی و چرایی این پدیده ارائه کرده‌اند.

متفکرین اقتصادی نیز با توجه به مکتب‌های فکری خود به بیان توصیف‌های متفاوتی از تغییرها در عملکرد اقتصادی به‌عنوان معلولی از تغییر در سطح تعامل‌های انسانی، پرداخته‌اند. اندیشمندان جریان غالب در نگاهی سطحی و گذرا از این موضوع می‌گذرند که البته از علل اساسی آن می‌توان به نگرش ایستا و فاصله گرفتن از دستاوردهای سایر شاخه‌های علوم انسانی در این مکتب اشاره کرد. این در حالی است که اندیشمندان اقتصادی مکتب‌های دیگری چون جریان اتریشی، با تأکید بر تغییرها فردی، کنش‌های انسانی و نهادگرایی با تأکید بر تغییرهای اجتماعی و نهادی، با دقت بیشتری به تبیین این پدیده به‌عنوان یک پیش‌شرط اساسی در بهبود عملکرد اقتصادی جوامع می‌پردازند. در این بین اندیشمندانی همچون داگلاس نورث که با نگرش پویا، بهره‌گیری از دستاوردهای سایر حوزه‌های علوم انسانی، تأکید بر تغییرها نهادی و تحلیل تغییرها در هر دو عرصه فردی و اجتماعی به تحلیل این پدیده می‌پردازند، به تبیین‌های واقع‌بینانه‌تری در باب تغییرها در سطح تعامل‌های انسانی دست یافته‌اند.<sup>۱</sup> با این حال در یک نگاه غیرجانبدارانه به تئوری‌های مرسوم در اقتصاد مشخص می‌شود که هنوز راه درازی را تا دستیابی به یک تئوری تغییر اقتصادی پیش‌رو داریم (نورث، ۲۰۰۳، ۱) و دستیابی به این مهم نیازمند پژوهش‌های کل‌نگر و بین‌رشته‌ای بیشتری در باب فرایند تغییرها می‌باشد.

از این‌رو در این پژوهش برآنیم تا با نگاهی به نظرها و آرا اندیشمندان حوزه‌های گوناگون علوم انسانی و هم‌چنین جریان اصلی علم اقتصاد در باب عوامل ایجاد تغییر به‌ویژه در سطح تعامل‌های انسانی و به تبع آن عملکرد اقتصادی، به بررسی نظریه‌های اندیشمندان مکتب اتریشی با تأکید بر

۱. رجوع شود به نورث (۱۹۹۱ و ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵) و نورث و همکاران (۲۰۰۴).

آرا هایک و شومپیتر و نهادگرایی با تأکید بر نظریه نورث، در این حوزه پردازیم و با نگرشی جامع بر تئوری‌های موجود علاوه بر دستیابی به تعریف‌های روشن‌تری از پدیده تغییرها، قواعد تبیینی و گاهی کاربردی بدیلی پیرامون تغییرهای در تعامل‌های انسانی جهت فراهم کردن زمینه برای طراحی یک مدل مفهومی از تغییرها در عملکرد اقتصادی، استخراج کنیم.

### پدیده تغییر در مباحث علوم انسانی

فرهنگ لغات وبستر<sup>۱</sup> در تعریف لغت تغییر می‌نویسد: تغییر به معنای ایجاد تفاوت و تحول در یک وضعیت یا شخص به خصوص می‌باشد (فرهنگ لغات وبستر، ۲۰۰۳، ۲۰۶). بررسی و تبیین پدیده تغییر از قرن‌ها پیش از میلاد مسیح (ع) حتی در جزئی‌ترین بخش‌ها جزء مباحث بسیار رایج در حوزه‌های علوم انسانی به ویژه فلسفه بوده است. فلاسفه با نگرش موشکافانه خود تلاش کرده‌اند تا تمامی زوایای وجودی این پدیده را مورد بحث و بررسی قرار دهند و در این راه چالش‌های اساسی را نیز مطرح کرده‌اند.

هرچند می‌توان به اشکال مختلفی از تغییرها و مصادیق آن‌ها از دید فلاسفه اشاره کرد اما بحث تغییرها در گذر زمان (مورتسن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸، ۱) از جایگاه ویژه‌ای در مطالعه تعامل‌های انسانی برخوردار است چرا که بر اساس مطالعه‌های پروچاسکا و دی کلمنت<sup>۳</sup> (۱۹۸۶) پویایی‌های موجود در تغییرهای رفتاری انسان‌ها را می‌توان در این چارچوب طبقه‌بندی نمود. از سوی دیگر با توجه به تمرکز ما بر روی تغییرهای زمانی، به‌طور کامل متصور است که درک و فهم تغییر با مفاهیم علت، زمان و جنبش در هم آمیخته شده است. امروزه تمایز میان تغییر و علت، قابل تصور به نظر نمی‌رسد، هرچند نمی‌توان منکر شد که تغییرها بی‌علت به صورت مفهومی ممکن بوده و به صورت قابل بحثی در دنیای واقعی و در پدیده‌هایی چون واپاشی پرتوزایی<sup>۴</sup> قابل مشاهده است.<sup>۵</sup> هم‌چنین بعضی از عوامل بر روی برخی از پدیده‌ها به عنوان عامل تغییر و بر روی برخی دیگر به عنوان عامل بازدارنده، تاثیر می‌گذارند. بنابراین می‌توان گفت عملکرد عامل نه شرط لازم و نه شرط کافی، برای ایجاد تغییر در پدیده‌ها می‌باشد (مورتسن، ۲۰۰۸، ۲). پس زمانی که از تغییر صحبت می‌کنیم علت را در پس‌زمینه بحث قرار

1. Merriam-Webster dictionary

2. Mortensen

3. Prochaska and Di Clemente

۴. در بین اندیشمندان حوزه فیزیک اتمی از واپاشی پرتوزایی به عنوان تغییری در ماهیت ماده که علت مشخصی برای آن نمی‌توان متصور شد، نام برده می‌شود.

۵. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به شوم پیتر (۲۰۰۵)

می‌دهیم، در حالی که زمان را نمی‌توان به عنوان یک عامل پس‌زمینه مطرح کرد و تصور تغییر بدون زمان، امری بعید به نظر می‌رسد (دینتون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۱). با این حال ارسطو معتقد است که تغییر، چیزی جدا از زمان است و باید میان تغییر و زمان، تمیز قائل شد، چرا که تغییر در نسبت‌های مختلفی اتفاق می‌افتد در حالی که چنین مطلبی در مورد زمان صحت ندارد (کوهن<sup>۲</sup>، ۲۰۰۹، ۱).

البته موضوع به همین جا ختم نمی‌شود و بسیاری از فلاسفه، نفس وجود پدیده تغییر را به چالش می‌کشند. هرچند تصور انکار پدیده تغییر مسئله‌ای غیرمحمتمل به نظر می‌رسد اما غیرمحمتمل بودن یک فرضیه، هرگز مانعی بر سر راه فلاسفه نبوده است. پیروان مکتب الیاتیکی<sup>۳</sup> و خصوصاً پارمنیدیس در ۵۰۰ سال پیش از میلاد، اولین گروهی بودند که به انکار پدیده تغییر پرداختند (پالمر<sup>۴</sup>، ۲۰۰۸). پس از پارمنیدس شاگردان وی، زنو<sup>۵</sup> (با بهره‌گیری از نظریه تیر<sup>۶</sup>) (دیوژنس<sup>۷</sup>، ۱۹۸۳، ۷۲) و میلسیوس<sup>۸</sup> (گاسری<sup>۹</sup>، ۱۹۶۵، ۱۰۴) نیز با انکار جنبش و حرکت به رد پدیده تغییر از زوایای گوناگون پرداختند. البته اندیشمندان متأخر دیگری نیز نظیر پریست<sup>۱۰</sup> (۱۹۸۷) به بیان نظریه‌هایی در باب انکار پدیده تغییر پرداخته‌اند.

در کل از پدیده تغییر می‌توان به عنوان یکی از موضوع‌ها مورد چالش در بین فلاسفه نام برد که از ۵۰۰ سال پیش از میلاد به عنوان یکی از دغدغه‌های ذهنی بشر مورد توجه بوده است. هرچند تلاش‌های بسیاری برای تعریف و تبیین آن انجام گرفته است، اما هم چنان با سؤال‌ها بی‌پاسخ بسیاری روبروست، چالش‌هایی چون مباحث مربوط به لحظه تغییر (مدلین<sup>۱۱</sup>، ۱۹۶۳)، مشکل شکست (مدلین، ۱۹۶۳)، سازگاری و یا ناسازگاری تغییر (مورتسن، ۲۰۰۸) که همه و همه نشان‌دهنده ماهیت ناشناخته و چالش‌برانگیز این پدیده هستند.

در بین حوزه‌های گوناگون علوم انسانی این تنها فلاسفه نبودند که به بررسی پدیده تغییر علاقه نشان داده‌اند بلکه متفکرین جامعه‌شناسی نیز با درک اهمیت مطالعه تغییرها اجتماعی برای فهم بهتر بسیاری از موضوع‌ها اجتماعی آن هم با استفاده از تحلیل‌های پویا و بین‌رشته‌ای، به بررسی این

1. Dainton
2. Cohen
3. Eleatics
4. Palmer
5. Zeno
6. Arrow Theory
7. Diogenes
8. Melissus
9. Guthrie
10. Priest
11. Medlin

پدیده پرداخته‌اند. این اندیشمندان در سایه مطالعه‌های خود به عوامل بسیاری به عنوان عوامل دخیل در فرایند تغییرها اشاره کرده‌اند که به طور کلی می‌توان این عوامل را به دو دسته نظام‌مند و نشأت گرفته از تئوری پردازی‌های نظری و عوامل غیر نظام‌مند که حاصل مطالعه‌های تجربی و خود به دو دسته عوامل ساختاری و فردی قابل تفکیک می‌باشند، طبقه‌بندی کرد:

خصوصیات جغرافیایی را می‌توان به عنوان یکی از عوامل غیرنظام‌مند ساختاری مورد توجه قرار داد. برای مثال هیبز و السون<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) از نقش کلیدی خصوصیات جغرافیایی در توسعه اقتصادی نخستین و انتقال از دوره شکار به کشاورزی با فراهم کردن زمینه ایجاد برخی نهادهای لازم برای حمایت از پیشبرد توسعه، نام می‌برند. علاوه‌براین بسیاری، ظهور سرمایه‌داری در غرب را نیز وابسته به عوامل جغرافیایی که پیش‌زمینه مثبتی برای توسعه نظام سرمایه‌داری بودند، می‌دانند (چیروت و مرتون<sup>۲</sup>، ۱۹۸۶؛ کالینز<sup>۳</sup> به نقل از وبر<sup>۴</sup>، ۱۹۸۶). از جمله عوامل غیرنظام‌مند دیگر می‌توان به رویدادهای خارجی اشاره کرد. برای مثال، می‌توان از کشف سرزمین‌های جدید به عنوان یکی از عوامل مؤثر در توسعه سرمایه‌داری نام برد، چرا که منجر به افزایش تجارت با آن سوی دریاها و به طبع آن افزایش مراکز صنعتی جدید و مستقل از ساختارهای متداول در سازمان‌های اجتماعی قدیمی تر شد (گیدنز<sup>۵</sup>، ۱۹۷۱). هرچند فناوری را می‌توان از جمله عوامل نظام‌مند دانست اما به‌طور عموم باید از آن به عنوان عاملی تصادفی و غیرنظام‌مند ساختاری<sup>۶</sup> در بررسی‌های جامعه‌شناسان نام برد. برای مثال می‌توان از راه‌آهن به عنوان یکی از موتورهای تغییر نام برد که زمینه را برای کاهش هزینه‌های حمل و نقل فراهم ساخت و "مدرنیته را به هر سو که مایل بود، برد" (چیروت، ۲۰۰۰، ۸۴). علاوه بر این از عوامل انسانی چون "تصمیم‌سازی" نیز می‌توان به عنوان یکی از منابع غیرنظام‌مند فردی تغییرها نام برد به طوری که، برخورد و تضاد خواست‌ها و شیوه مدیریت آن‌ها مسئله‌ای لازم و ضروری برای ظهور و پیدایش جوامع توسعه یافته هستند و در ارتباط مستقیمی با ساختار سیاسی ملت‌ها و شیوه ورود آن‌ها به عصر مدرن صنعتی قرار دارند (بندیکس<sup>۷</sup>، ۱۹۸۴، ۵۵). برای مثال می‌توان به اهمیت بالای مدیریت سیاسی در "آشتی سنت و مدرنیته" (بندیکس، ۱۹۶۴، ۲۰۹) در مسیرگذار ژاپن اشاره کرد.

1. Hibbs and Olsson
2. Chirot and Merton
3. Collins
4. Weber
5. Giddens

۶ منظور عدم توانایی سیاست‌گزاران در پیش‌بینی و برنامه‌ریزی در مورد دستاوردهای اکتشافات و اختراعات آتی می‌باشد. به طور مثال پیش‌بینی کشف انرژی اتمی به عنوان جایگزین سوخت‌های فسیلی در صد سال گذشته.

7. Bendix

حجم بالایی از منابع توسعه ژاپن از فناوری و ایده‌های غیربومی حاصل شده است که با مدیریتی صحیح به نحو موفقیت‌آمیزی با روش‌های سنتی ادغام شده‌اند (متوسلی، ۱۳۷۴). در کل باید گفت که تغییرها در سطح جوامع الگو یا مسیری واحد نداشته و به عوامل متعددی وابسته است، عواملی مانند نوع سازماندهی یک اجتماع و یا سطح پیشین توسعه آن جوامع که در مجموع با عنوان موقعیت تاریخی و چارچوبی به عنوان یکی دیگر از عوامل غیرنظام‌مند ساختاری مورد توجه قرار می‌گیرند. به طور مثال در بحث نوین‌سازی<sup>۱</sup> می‌توان به عوامل متعددی چون جایگاه اجتماعی اولیه جوامع در آغاز فرایند (مردمی) که در قبایل سازماندهی شده‌اند متفاوت از آن دسته مردمی که در طبقات اجتماعی مشخص سازماندهی شده‌اند، نوین‌سازی می‌شوند) و ترتیبات زمانی گوناگون از فرایند نوین‌سازی (نوین‌سازی غرب از اقتصاد و فرهنگ آغاز گردید اما در کشورهای امریکای لاتین و آسیا، نوین‌سازی از بخش سیاسی آغاز گردید.) به عنوان عواملی که منجر به ظهور الگوهای گوناگون نوین‌سازی می‌شوند اشاره کرد (ایزنستاد<sup>۲</sup>، ۱۹۷۳).

البته جامعه‌شناسان تنها به بیان علل تغییرها بسنده نکردند و برخی از آن‌ها به تئوری‌پردازی و بیان تحلیل‌هایی نظام‌مند از تغییرها انسانی در سطح جوامع پرداختند. برای مثال مارکس<sup>۳</sup> به توضیح و تشریح پویایی نظام سرمایه‌داری پرداخت. از دید وی این نظام بر پایه جستجو برای سود از طریق تولید کالا بنا شده است که توسعه آن از تصاحب و مصادره ارزش اضافی و سود حاصل از فعالیت کارگران توسط سرمایه‌داران، حاصل می‌شود. مارکس در ادامه از گرایش ساختاری این نظام که در نهایت منجر به کاهش سود می‌گردد، سخن می‌گوید و در انتها به این نکته اشاره می‌کند که: نظام سرمایه‌داری به طور ذاتی یک نظام ناپایدار است که بر پایه یک سری تناقضات بنا شده است و این تناقضات تنها می‌توانند از طریق تغییرهای که در نهایت موجب تضعیف نظام سرمایه‌داری شدند حل و فصل شوند (گیدنز، ۱۹۷۱، ۵۹).

در بین حوزه‌های علوم انسانی مباحث روان‌شناسی و به ویژه علوم شناختی را می‌توان یکی از عرصه‌های بسیار پر قدرت در باب تبیین تغییرها انسانی به شمار آورد. علوم شناختی با تأکید بر مطالعات بین رشته‌ای و با بررسی شیوه عمل ذهن در فعالیت‌های فردی و تعامل‌ها جمعی، سعی در دست‌یابی به تبیینی روشن‌تر از شیوه حل مشکلات و تصمیم‌گیری در افراد دارد (داگارد<sup>۴</sup>، ۲۰۰۴).

1. Modernization
2. Eisenstadt
3. Marx
4. Thagard

۱۶) و در این راه به دستاوردهای بسیار با ارزشی نیز دست یافته‌اند که می‌توانند کمک شایانی را به تبیین هرچه بهتر تعامل‌ها انسانی و هم چنین حل بسیاری از مسائل پیش روی اندیشمندان سایر حوزه‌های علوم انسانی از جمله اقتصاد، کنند (والیزر، ۲۰۰۸، ۲).

هرچند در بین اندیشمندان علوم شناختی با توجه به نوپا بودن، ماهیت بین رشته‌ای و همچنین وجود نقاط تاریک بسیار در درک کارکرد ذهن، برسر یک تبیین مشترک درباب تغییر ذهن اتفاق نظری به چشم نمی‌خورد، اما همگی بر نقش یادگیری به عنوان عامل تغییر، صحه می‌گذارند (فلدمن و شاستری، ۲۰۰۵، ۳۰۴). در این میان اندیشمندانی چون پروچاسکا و دی کلمنت (۱۹۸۶) در تلاشی با ارزش با شناسایی ساختارمندی و پویایی مراحل تغییرات رفتاری به تبیین مدلی برای توضیح شیوه عمل ذهن در فرایند تغییرها پرداختند که براساس آن تغییر در پنج مرحله مجزا از یکدیگر و در حرکتی دایره‌وار انجام می‌گیرد. ایشان مرحله اول را به عنوان مرحله پیش‌تفکر نام‌گذاری کردند که در آن فرد هیچ قصدی برای تغییر در یک آینده نزدیک، ندارد. مرحله دوم، مرحله تأمل نام‌گذاری شد که در این مرحله فرد از وجود یک مشکل آگاهی پیدا کرده و هم چنین در می‌یابد که برای رفع آن نیاز به اقدام و تلاش دارد. با این حال در این مرحله، هیچ تعهدی به انجام تلاش و حرکت در وی وجود ندارد. مرحله سوم با عنوان آماده‌سازی، که قصد تغییر و برخی رفتارها در این جهت معمولاً جزئی بوده و از موفقیت محدودی نیز برخوردار است. اقدام، مرحله چهارم است که در آن در واقع فرد دست به ایجاد تغییر در رفتار، تجربیات و یا محیط پیرامون خود جهت غلبه بر مشکل و یا رسیدن به اهداف خود می‌زند. مرحله آخر، حفاظت یا نگهداری است که در آن فرد تلاش می‌کند تا بازگشت جلوگیری کند و به تحکیم دستاوردهای حاصل از مرحله اقدام، می‌پردازد. پروچاسکا و دی کلمنت نشان می‌دهند که این تغییر رفتار در یک فرایند دایره‌وار اتفاق می‌افتد که هم شامل پیشرفت و هم شامل بازگشت به صورت دوره‌ای می‌باشد. ایشان در حقیقت با بیان این مدل تبیینی، پویایی تغییرها رفتاری در تعامل‌ها فردی و جمعی را به تصویر کشیده‌اند. دستاوردهایی از این دست، این باور را در ذهن اندیشمندان علوم انسانی قوت می‌بخشد که مباحث علوم شناختی را تنها به عنوان یک مبحث جانبی مورد توجه قرار نداده و به آن به عنوان نقطه آغاز در هر بحث جدی درباره تغییرها اجتماعی بنگرند (نورث و همکاران، ۲۰۰۴، ۷۵).

بدین ترتیب، اندیشمندان فعال در حوزه تبیین تغییرها دریافته‌اند که تنها راه برای فهم طبیعت تغییرها و دستیابی به تئوری تغییری جامع، استفاده از تحلیل‌هایی پویا و میان‌رشته‌ای با تأکید بر متغیری با پیچیدگی‌های ذاتی به نام انسان است.

1. Walliser
2. Feldman and Shastri

## تغییرها از منظر اندیشمندان علم اقتصاد

هرچند با توجه به مطالبی که در بالا بدان‌ها اشاره شد، پدیده تغییر و توجه به آن از جمله مباحث حیاتی در علوم انسانی است اما اندیشمندان مکتب‌ها مختلف اقتصادی درجات متفاوتی از اهمیت را برای تبیین این پدیده در مباحث خود قائل شده‌اند و به طبع دستاوردهای متفاوتی را به دست آورده‌اند. به نحوی که جریان غالب با توجه به نگرش ایستای خود به مباحث اقتصادی و مطرح کردن فرض عقلانیت ابزاری خود را از دستاوردهای سایر علوم بی‌نیاز دانسته<sup>۱</sup> (اورلان<sup>۲</sup>، ۲۰۰۶، ۱۸۱) و به طور تقریبی به حذف صورت مسئله می‌پردازد. از این رو شاید صرفاً بتوان از سازوکار قیمت‌ها (ریلی<sup>۳</sup>، ۲۰۰۶، ۳-۱)، تئوری مطلوب بودن (فیشبورن<sup>۴</sup>، ۱۹۶۸) و جریان سرمایه‌گذاری و فناورانه (گیدنز، ۱۹۷۱) و سایر مباحث رشد (کوزنتز<sup>۵</sup>، ۱۹۸۹، ۹-۸)، به عنوان تلاش‌های این جریان در تبیین تغییرها در رفتار افراد و جوامع نام برد. البته هریک از این مباحث نیز از سوی برخی از اندیشمندان دیگر با انتقاداتی جدی روبرو شده‌اند. برای مثال رابینسون<sup>۶</sup> (۱۹۶۲) مطلوب بودن را به عنوان یک مفهوم دایره‌وار مورد انتقاد قرار می‌دهد (رابینسون، ۱۹۶۲، ۴۸) و کوزگی و رابین<sup>۷</sup> (۲۰۰۷) معتقدند نه مطلوب بودن مقداری و نه مطلوب بودن ترتیبی قابلیت مشاهده در دنیای واقعی را دارا نیستند. ریلی (۲۰۰۶) نیز بر این باور است که با توجه به این که بیشتر اقتصادهای پیشرفته، اقتصادهایی ترکیبی هستند که علاوه بر بخش بازار، شامل بخش غیر بازاری نیز هستند که در آن دولت‌ها از سازوکار برنامه‌ریزی، برای فراهم کردن کالاها و خدمات عمومی بهره می‌برند، نمی‌توان بر قیمت‌ها به عنوان تنها سازوکار تخصیص در سطح اقتصاد تکیه کرد (ریلی، ۲۰۰۶، ۳-۱). حتی در کنه مباحث دیگری که به ویژه در سال‌های اخیر از سوی این جریان مطرح شده‌اند یا به همان تئوری‌های مطلوب بودن و رشد می‌رسیم و یا ردپای جریان‌های دیگری چون مباحث نهادی و نظریه بازی‌ها را در تحلیل‌های ایشان مشاهده می‌کنیم.<sup>۸</sup>

۱. هرچند در عمل نیز بسیاری از اقتصاددانان این جریان به این فرض‌ها توجه نمی‌کنند، برای مثال ساموئلسون تابع تقاضا را بدون توجه به این فرض‌ها استخراج کرد (روز، ۲۰۰۸، ۱۲۷). اما با این وجود این فرض چندان با واقعیت تطابق ندارد و مانند مانع عمل می‌کند. لذا نوورت با کنار گذاشتن فرض عقلانیت کامل و حتی عقلانیت محدود به بهره‌گیری از مباحث شناختی می‌پردازد.

2. Orlean
3. Riley
4. Fishburn
5. Kuznets
6. Robinson
7. Koszegi And Rabin

۸. هرچند در سال‌های اخیر موضوع «عقلانیت کامل» حتی در میان مباحث جریان غالب کنار گذاشته شده است و جای خود را به «عقلانیت محدود» داده است اما همچنان در این تئوری‌ها و به طور کلی در مباحث نئوکلاسیک موضوع «انسان



اما اندیشمندان برخی دیگر از مکتب‌ها اقتصادی همچون اندیشمندان مکتب اتریشی و به ویژه نهادگرا، در یک نگرش پویا و بین‌رشته‌ای، به تبیین تغییرها در تعامل‌ها انسانی پرداخته‌اند. برای مثال متفکرین نهادگرا با تأکید بر تغییرها نهادی از آن به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی خود نام می‌برند که در تحلیل‌های اقتصادی و اجتماعی ایشان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد.

### تغییرها و کنش انسانی از منظر مکتب اتریشی

مکتب اتریشی را می‌توان از جمله جریان‌های هتردکس<sup>۱</sup> در سطح علم اقتصاد دانست که علاوه بر به چالش کشیدن برخی از آموزه‌های اقتصاد کلاسیک، با بهره‌گیری از تحلیل‌های پویا، تبیین‌های باارزشی را در سطح تعامل‌ها انسانی و به ویژه در سطح خرد ارائه کرده است که مورد توجه بسیاری از اقتصاددانان جریان اصلی نیز قرار گرفته‌اند.<sup>۲</sup> همین مسئله در کنار برخی دیگر از موفقیت‌های اندیشمندان این جریان موجب شد تا به تدریج برخی از ایده‌های اصلی اندیشمندان مکتب اتریشی، جذب متون جریان اصلی علم اقتصاد شوند (کرزنر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸، ۱۴۷). اما برخی تفاوت‌های اساسی در تئوری‌پردازی و تلاش‌های بعدی برخی از اندیشمندان این مکتب هم چون هایک و میزر<sup>۴</sup> در مباحثی چون نظریه فرایند بازار و تأکید ایشان بر ذهن‌گرایی، موجب شد تا این مکتب به صورت جریانی مستقل به حیات خود ادامه دهد.

علم اقتصاد اتریشی به طور ویژه‌ای برفرد به عنوان منشأ کنش‌ها و تغییرها انسانی تأکید می‌کند. از دید ایشان هر فرد قادر است تا کنش‌های منحصر به فردی ارائه دهد. براین اساس همواره طیفی گسترده از ترجیحات فردی متمایز از هم وجود دارند که به طور لزوم هم راستا نبوده و حتی در برخی مواقع در تضاد با یکدیگر قرار دارند و هم‌سو ساختن این کنش‌ها و خواست‌های متفاوت انسانی، مهمترین مسئله اقتصاد محسوب می‌شود (آلچیان<sup>۵</sup>، ۱۹۵۰). اما در پاسخ به این سؤال که خاستگاه کنش انسانی چیست، علم اقتصاد اتریشی به نقش ذهن انسان در تحقق کنش و ایجاد تغییرها می‌پردازد. کنش‌های انسانی و انتخاب‌ها، برپایه مقیاس‌های ارزشی افراد انجام می‌گیرند و این

۱. حداکثر کننده» مورد توجه می‌باشد.

۲. نگاه کنید به رابینز (۱۹۳۲)

1. Heterodox

3. Kirzner

4. Hayek and Mises

5. Alchian

ارزش‌ها از ذهن افراد منتج می‌شوند. بنابراین، افراد مجموعه ارزش‌هایی خلق می‌کنند و براساس آنها تصمیم می‌گیرند که البته به‌طور کلی منحصر به فرد هستند. به همین دلیل کنش‌های انسانی افراد متفاوت است چرا که از ارزش‌های ذهنی متمایزی نشأت می‌گیرد. تصمیم‌گیرنده اقتصادی نیز بر پایه همین ارزش‌های ذهنی دست به انتخاب می‌زند، پس این ارزش‌های ذهنی است که ارزش اقتصادی را ایجاد می‌کند و لحاظ کردن معیارهای دیگر برای ارزش که از صفات ذاتی کالا یا نهاده‌های تولید به کار رفته در آن منتج شود، ممکن نیست (کرزنر، ۲۰۰۸، ۱۴۸-۱۴۷).

از سوی دیگر چون ارزش‌ها زائیده ذهن منحصر به فرد افراد است، هیچ ارزشی بر دیگری برتری ندارد. لذا از دیدگاه اقتصاد اتریشی ارزش‌ها قابل داوری نیستند. همچنین به دلیل پیچیدگی ذهن در قالب مدل‌های ریاضی نیز نمی‌گنجد ولی داده‌های اولیه اقتصاد و علوم اجتماعی محسوب می‌شوند. از سویی بر اساس تحلیل‌های پویای اندیشمندان اتریشی، انسان موجودی است که در بستر زمان زندگی می‌کند. بنابراین ارزش‌های برخاسته از ذهن وی هم در طول زمان ثابت نمی‌ماند. انتخاب‌ها و تصمیمات اقتصادی او نیز از دوره‌ای به دوره دیگر تغییر می‌کند. در واقع ترجیحات افراد در طول زمان تغییر می‌کند. آنان به‌طور مداوم مشغول ارزیابی اهداف و وسایل به کار گرفته خویش هستند و به این ترتیب رفتار دیگران را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهند. تغییر ترجیحات هر فرد در طول زمان یکی از مهمترین تفاوت‌های اقتصاد اتریشی با نئوکلاسیک‌ها می‌باشد (یگر، ۱۹۸۷).

از سویی نا اطمینانی ناشی از کنش‌های متفاوت افراد باعث می‌شود تا همه به خواست‌های واقعی خود نرسند و حتی گاهی کنش فرد برای رسیدن به هدف توسط عمل دیگری، متوقف شود. بنابراین نمی‌توان از نتیجه واقعی عمل تا قبل از تحقق آن اطمینان داشت. به علاوه چون سود و زیان نیز ماهیتی ذهنی دارد و غیر قابل اندازه‌گیری است، داوری در مورد کارایی یا ناکارآمدی کنش، به نظر افراد مرتبط می‌شود. طی فرایند تصمیم‌گیری برای عمل است که افراد می‌آموزند بهترین کنشی که می‌توانند انجام دهند، کدام است. حتی در صورت دستیابی به هدف نهایی نیز، عملی که در لحظه بهترین است به‌طور لزوم در تجربه مجدد، بهترین نخواهد بود. در واقع کسب دانش‌های جدید فرد را قادر می‌سازد تا طیف وسیعی از تغییرها را در طرح‌ها و برنامه‌های خود متصور شود (کرزنر، ۲۰۰۰، ۵۱-۴۱). از گفته‌های فوق می‌توان به اهمیت تفکر ذهن‌گرایانه در اندیشه‌های متفکران علم اقتصاد اتریشی در ایجاد تغییرها انسانی در سطح خرد پی‌برد. اما برای روشن‌تر شدن این مطلب در ادامه به بررسی نظرهای دو تن از اندیشمندان برجسته این جریان فکری می‌پردازیم.

## هایک و کنش‌های انسانی

اهمیت کنش انسانی در اقتصاد مورد تأیید همه اقتصاددانان اتریشی است و رویکردهای متفاوتی نسبت به آن وجود داشته و دارد به گونه‌ای که هرکدام نتایج متفاوتی را از نظریه کنش انسانی استخراج کرده‌اند. از جمله اندیشمندان این مکتب که در مطالعات خود به بررسی تعامل‌ها انسانی در زمینه‌های گوناگونی از اندیشه سیاسی تا عملکرد اقتصادی پرداخته، فردریش هایک است. هایک تنها اقتصاددان اتریشی بود که به پاس تحلیل‌های ارزشمند خود پیرامون روابط متقابل پدیده‌های اقتصادی، اجتماعی و نهادی، جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۱۹۷۴ نصیب خود کرد. وی در مطالعه‌های خود به بررسی ذهن با استفاده از مدل‌های پیوندگرا پرداخت (آرنا و فیستر<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶، ۴۴) و نام خود را به عنوان یکی از پیشگامان نظریه مدل‌های پیوندگرا ثبت کرد (استیل<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲، ۱۳۰). اما مهمترین کتابی که در آن هایک به مباحث ذهن می‌پردازد کتاب "نظم حسی: بررسی بنیادهای روانشناسی نظری" است. وی در نامه‌ای که به یکی از دوستانش می‌نویسد این کتاب را "مهمترین کاری که انجام داده است" توصیف می‌کند (کالدول<sup>۳</sup>، ۲۰۰۴، ۲۳۹).

هایک در این کتاب بر مسئله ذهن تمرکز (هایک، ۱۹۵۳، ۱) و تئوری‌اش را بر مبنای تمایز میان دو نوع نظم پایه‌گذاری می‌کند که عبارت‌اند از نظم فیزیکی<sup>۴</sup> و نظم حسی<sup>۵</sup> (البته وی یادآور می‌شود منظور وی از نظم حسی در عنوان کتاب همان نظم پدیدار است) (هایک، ۱۹۵۳، ۴). از نظر هایک اصطلاح ذهن برای توصیف تمام فرایندهای طبقه‌بندی رویدادها بر اساس نظم کیفی<sup>۶</sup> به کار می‌رود. نظم کیفی شبیه چیزی است که ما از تجربیات حسی ذهنی می‌دانیم و متفاوت از نظم فیزیکی پدیده‌ها است (هایک، ۱۹۵۳، ۱۳۲). همان‌طور که گفتیم هایک معتقد به مدل‌های پیوندگراست و به نظر وی در خلال تکامل گونه‌ها به واسطه نوعی از تجربیات و یادگیری، به تدریج مجموعه‌ای از نظام‌های ارتباطی شکل می‌گیرد (هایک، ۱۹۵۳، ۵۳) که به ثبت و طبقه‌بندی محرک‌ها می‌پردازد (هایک، ۱۹۵۳، ۶۴). در این نظام هر پدیده‌ای با توجه به ارتباطی که با دیگر پدیده‌ها دارد دسته‌بندی می‌شود (هایک، ۱۹۵۳، ۳۷). در واقع آنچه ما درک می‌کنیم خصوصیات منحصر به فرد یک شی نیست بلکه تنها خصوصیتی است که اشیا در اشتراک با سایر پدیده‌ها دارند (هایک، ۱۹۵۳، ۱۴۲). این نظام

1. Arena and Festre
2. Steele
3. Caldwell
4. physical order
5. Sensory order
6. qualitative order

طبقه‌بندی مانند هر نظام طبقه‌بندی دیگری، ساختاری ساده‌تر از جهانی دارد که آن را طبقه‌بندی می‌کند (هایک، ۱۹۵۳، ۱۸۵). این نظام به تدریج گسترش می‌یابد، در فرایند تکامل گونه‌ها به واسطه تجربیات و یادگیری کامل‌تر می‌شود و درک و طبقه‌بندی محرک‌های جدید با توجه به سابقه قبلی آن انجام می‌گیرد. بنابراین ادراک همیشه یک تفسیر است. براین اساس رویدادی که به عنوان یک نوع جدید که سابقه قبلی برای آن وجود ندارد و در نتیجه محرک‌های آن برای اولین بار به ذهن فرد می‌رسند، نمی‌توانند به هیچ وجه با تفسیری از سوی فرد همراه شوند (هایک، ۱۹۵۳، ۱۴۲). در نهایت این نظام طبقه‌بندی است که درک ما از جهان اطراف را شکل می‌دهد. ما جهان را روایت نمی‌کنیم بلکه آن را تفسیر می‌کنیم. در واقع ما این نظام را برای درک جهان پیرامونی خود می‌سازیم و همان‌گونه که بیان شد، ادراک یک تفسیر است. تمام آنچه ما درباره جهان می‌دانیم بر اساس نظریه‌ها هستند و تمام تجربیات می‌توانند در جهت تغییر آن اقدام کنند (هایک، ۱۹۵۳، ۱۴۳). البته این ساختار تحت تاثیر رویدادهای بیرونی قرار می‌گیرد و متناسب با آن تغییر می‌کند. تغییرهای که در واقع برای بقای آن ضروری است (هایک، ۱۹۵۳، ۸۲) و گاه این تجربیات جدید به طبقه‌بندی مجدد<sup>۱</sup> پدیده‌ها و تغییر نظام باورها می‌انجامد (هایک، ۱۹۵۳، ۱۷۵). در اینجا توجه به یک نکته ضروری است که بخشی از این نظام عصبی حاصل تکامل نژادی است و به قول هایک، روابطی را پدید می‌آورد که ما از وجود آن به صورت خود آگاه مطلع نیستیم (هایک، ۱۹۵۳، ۱۴۲). در کل باید گفت در نگاه هایک و بر مبنای مدل پیوندگرای مورد نظر وی، نتایج و بازخوردهای حاصل از تجربیات افراد در تعامل‌ها با جهان پیرامون و همچنین یادگیری‌های حاصل از آن ادراکات و در نتیجه آن، تفاسیر افراد را متأثر می‌سازد و در بسیاری از موارد این بازخوردها موجب تغییر ادراکات افراد در سطح خرد و نظام باورها در سطح کلان می‌شود.

تاثیر این کتاب و بحث‌های پیرامون آن باعث توجه بیشتر هایک به تئوری تکامل شد (کالدول، ۲۰۰۴، ۲۴۸). وی با معرفی دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه خود در این کتاب از آن به عنوان مبنا و الهام‌بخشی برای پژوهش‌های بعدی خود بهره فراوانی را برد، به گونه‌ای که ردپای آن را در کارهای بعدی وی نیز می‌توان مشاهده کرد<sup>۲</sup>.

## 1. reclassification

۲. هرچند این کتاب پس از برخی از آثار عمده وی در زمینه اقتصاد انتشار یافت لیکن بر همه نوشته‌های او به طور منطقی اولویت دارد.

تغییر، کارآفرینی و توسعه در نگاه شومپیتر<sup>۱</sup>

از دیگر اندیشمندان پیشگام مکتب اتریشی که با بهره‌گیری از مباحث مربوط به توسعه و کارآفرینی، گام‌های بسیار با ارزشی را در حوزه تبیین تغییرها در تعامل‌ها و کنش‌های انسانی برداشت، جوزف شومپیتر می‌باشد. تئوری کارآفرینی شوم پیتری، در فصل دوم کتاب نظریه توسعه اقتصادی با عنوان "پدیده اصلی در توسعه اقتصادی" ارائه شده است. این فصل حول محور چیزی که ما امروزه تغییر می‌نامیم، قرار دارد (شومپیتر، [۱۹۱۱] ۲۰۰۳، ۴۰). واژه کلیدی در این کتاب، توسعه است و نوع بخصوصی از تغییر را پوشش می‌دهد، تغییری که فقط می‌تواند از درون محیط اقتصادی ناشی شود. اما از دگرسو، نوع متفاوتی از تغییرها (رشد) در محیط اقتصادی وجود دارند که از نظر کیفی جدید نیستند و ناشی از پاسخ به فرایندهایی خارج از این محیط هستند و شومپیتر از آن‌ها با عنوان انطباق، یاد می‌کند که هیچ نقطه مشترکی با توسعه ندارند (سودبرگ<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷).

اما بهترین تعریف شومپیتر از مفهوم تغییرها با تأکید بر توسعه به مقاله‌ای که از وی در سال ۲۰۰۵ به چاپ رسید، باز می‌شود. وی در این مقاله پس از تمییز قائل شدن بین تغییرها تدریجی و تغییرها ریشه‌ای و بنیادی با تفاوت قائل شدن بین رشد و توسعه، به بیان نقش پررنگ پدیده‌ای به نام نوظهوری<sup>۳</sup> در تغییرها بنیادی و توسعه اشاره می‌کند. از دیدگاه وی به علت حضور همین پدیده و این حقیقت که منشاء و طبیعت آن از درک بسیار اندکی در بین اندیشمندان علوم مختلف برخوردار است، زمانی که بر اساس خطوط علی و سببی سعی در تفسیر توسعه داشته باشیم، منحصراً هیچ لیستی از عناصر محیطی برای تبیین چگونگی وقوع یک تغییر مشخص، قابل شناسایی نیست (سودبرگ، ۱۰۹). شومپیتر در بخشی از مقاله خود به رابطه بنیادی بین پدیده نوظهوری و تغییرها نامعین و ناپیوسته به عنوان پدیده کلی و عمومی در توسعه اشاره می‌کند (سودبرگ، ۱۱۰). از دید شوم پیتر، توسعه‌گذار از یک هنجار نظام اقتصادی به هنجاری دیگر است، به گونه‌ای که نتوان این گذار را به گام‌های کوچکتر تقسیم‌بندی کرد (سودبرگ، ۱۱۲). وی هم چنین توسعه را شکست تعادل موجود برای شکل‌دهی تعادلی نامشخص در آینده می‌داند و از تبیین پدیده نوظهوری به عنوان بزرگ‌ترین چالش رفع نشده در علم یاد می‌کند (سودبرگ، ۱۱۰). وی معتقد است که نوظهوری وضعیتی بنیادی است که به علت حضور شکست‌ها و عدم قرار گرفتن در قالب روش‌های شناخته شده علمی، قابل تبیین نیست<sup>۴</sup>. شومپیتر با معرفی شخصیت کارآفرین، کارآفرین را منبع عدم تکرار و عامل تغییر

1. Schumpeter
2. Swedberg
3. Novelty

۴. البته علوم شناختی (گاردنر، ۲۰۰۴) و اقتصاد شناختی (نورث، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵) تلاش‌های بسیاری را برای تعریف و تبیین این پدیده انجام داده‌اند.

معرفی می‌کند که با بهره‌گیری از ترکیبات جدید، اقدام به برهم‌زدن تعادل موجود می‌کند. از دید شومپیتر هرچند همان‌طور که بیان شد، توصیف و تبیین صریح پدیده نوظهوری امکان‌پذیر نیست، می‌توان از فعالیت‌های کارآفرینانه به عنوان توضیحی از این پدیده نام برد (سودبرگ، ۱۱۱). در واقع کارآفرین در دیدگاه شومپیتر به عنوان تنها حامل و ابزار موجود برای توضیح پدیده نوظهوری، نیروی محرکه و معمار توسعه (متوسلی، ۱۳۸۸، ۲۷۵) به‌شمار می‌رود. از دید وی کارآفرین کسی است که میان نوآوری و توسعه ارتباط برقرار می‌کند، اطلاعات محیط را تغییر می‌دهد، تقارن‌ها را می‌شکند و جهش‌ها را ایجاد می‌کند (شوم پیتر، ۱۹۳۴، ۸۲-۸۱). درنهایت همان‌گونه که مشاهده شد جوهره اصلی مطالعات شومپیتر در باب تعریف و تبیین تغییرها در کنش‌های انسانی، بر مبنای نوآوری و به‌طور اخص پدیده نوظهوری و کارآفرینی، با بهره‌گیری از تحلیل‌هایی پویا استوار می‌باشد. در کل هرچند اندیشمندان اتریشی با بهره‌گیری از تحلیل‌های خود موفق به درک بسیاری از نقاط تاریک در شیوه کنش انسان‌ها شده‌اند، آنچه مسلم است تنها توجه به کنش فردی انسان‌ها که بیشتر مورد تأکید اندیشمندان این مکتب است، نمی‌تواند ما را در درک صحیح و کامل تغییرها انسانی یاری کند. انسان‌ها در خلأ به فعالیت نمی‌پردازند بلکه در جامعه و بستری از نهادهای رسمی و غیررسمی به تعامل می‌پردازند. از این‌رو در ادامه به بررسی آرا نهادگرایان به‌عنوان پرچم‌داران نظریه‌پردازی در باب تعامل‌ها انسانی در سطح اجتماع و در بستری از نهادهای می‌پردازیم.

### نهادگرایی و تغییرها نهادی

نهاد را می‌توان اساسی‌ترین جزء در مباحث نهادگرایی دانست که درواقع تنوع دیدگاه‌های نهادی منبعث از تفاوت در تعریف نهاد بین نهادگرایان مختلف است. در این بین والتر همیلتن یکی از مفیدترین تعاریف را برای نهاد ارائه کرده است. از نظر او نهاد یک روش تفکر یا کنش است که تاحدودی رواج و دوام دارد و در عادات یا عرف گروه‌هایی از مردم ریشه دوانده است (همیلتن<sup>۱</sup>، ۱۹۳۲، ۸۴). البته این تعریف به نوعی بسط ماهرانه تعریف ویبلن<sup>۲</sup> است، از نگاه ویبلن، نهادها محصولات فرایند گذشته و منطبق با شرایط گذشته هستند و بنابراین هرگز با نیازهای امروزی به‌طور کامل انطباق ندارند. وی مثل دیگر نهادگراها، نهادها را چیزی فراتر از قیودی صرف برای عمل فردی می‌دانست و معتقد بود نهادها شامل روش‌های به‌طور عموم مقبول فکرکردن و رفتارکردن نیز هستند. از این‌رو، نهادها به ترجیحات و ارزش‌های افرادی که در سایه آن‌ها پرورش می‌یابند، شکل می‌دهند (ویبلن، ۱۹۱۹، ۲۳۹).

1. Hamilton  
2. Veblen

اما همان‌گونه که قبل از این اشاره شد، بحث از پدیده تغییر در مباحث نهادی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. گروئن وگن و کرسولد (۱۹۹۵، ۴۶۷) تغییرها نهادی را محور مطالعه نهادگرایان می‌دانند. براساس مطالعات ویلیامسون<sup>۱</sup> (۱۹۸۳)، نهادگرایان قدیم و نونهادگرایان در تلاش برای توضیح محیط نهادی، دگرگونی‌ها و تغییرها آن توجه ویژه‌ای به فنوری و قواعد کارکردی دارند که خود نتیجه حل تضادها و به‌صورت عادت درآمدن آنها است. در همین حال، اثر مهم محیط نهادی بر فرایند تغییر نهادی را تشخیص می‌دهند. به عبارت دیگر، نهاد هم محدودیت و هم ابزار است. از نظر روش پژوهش، نهادگرایان قدیم و نونهادگرایان، رویکردی چند رشته‌ای دارند که بر اساس آن از فنون متفاوت در رشته‌های مختلف استفاده می‌شود. ویلبر و هریسن<sup>۲</sup> (۱۹۷۸) توضیح می‌دهند که روش‌شناسی آنها به‌طور قطع نه از نوع قیاسی<sup>۳</sup> است و نه مبتنی بر فردگرایی روش‌شناختی<sup>۴</sup>، بلکه نهادگرایی کل‌گرا<sup>۵</sup>، نظامی و تکاملی است و حرکتش مبتنی بر چیزی است که ویلبر و هریسن آن را نمونه الگو<sup>۶</sup> می‌نامند. این واقعیت که رویکرد نهادگرایی چند رشته‌ای است، باعث می‌شود این رویکرد به‌طور هم‌زمان، هم از نظر محتوا غنی و هم به‌طور نسبی، انعطاف‌پذیرتر باشد.

در تجزیه و تحلیل کنشگران اقتصادی و تعامل‌ها آنها، برای اقتصاد نهادگرایی قدیم، پذیرش فرد به‌عنوان یک وجود فردی دشوار است و مشخصه کنشگران فعال در فرایند تغییر نهادی جمعی بودن، عمل آنها است. به عبارتی در هر سطحی از کلیت، رفتار اقتصادی افراد به‌طور متقابل به هم وابسته و بالاتر از آن، متحدالشکل و هم‌نوا است (گروئن وگن و همکاران، ۱۹۹۵، ۴۶۹). در واقع وجه مشترک متون نهادگرایی قدیم، همین عقیده است که در تحلیل‌های اقتصادی نباید همواره فرد را متعین تلقی کرد. نهادگرایان استفاده عمومی از توابع ترجیحات مشخص و ثابت برای نمونه‌سازی فرد را رد کرده‌اند. افراد با یکدیگر کنش متقابل دارند که نتیجه آن شکل گرفتن و یا تغییر نهادها است، در حالی که اهداف یا ترجیح‌های آنها نیز به وسیله شرایط اقتصادی اجتماعی شکل می‌گیرد. فرد، هم تولیدکننده و عامل تغییر شرایط و هم محصول شرایط است (هاجسون، ۱۹۹۸، ۱۷۷).

در بین سه رویکرد<sup>۷</sup> مکتب نهادگرایی جدید، نهادگرایان تاریخی با توجه به مباحث وابستگی به

1. Williamson
2. Wilber and Harrison
3. Deductive
4. Methodological Individualism
5. Holistic
6. Pattern Modeling

۷. هال و تیلور (۱۹۹۶) سه رویکرد را در نهادگرایی جدید مشخص کردند که عبارت از نهادگرایان تاریخی، نهادگرایان انتخاب عقلایی و نهادگرایان جامعه‌شناختی یا اجتماعی. هرچند این تقسیم‌بندی یکی از تقسیم‌بندی‌های رایج درباره

مسیر، نهادها را پایدار و تغییرها در آنها را مشکل می‌دانند ولیکن معتقدند در مواقع بحرانی، فرصتی برای تغییر نهادها خلق می‌شود (اشمیت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶، ۳). در نظر اغلب کسانی که نهادگرایی تاریخی محسوب می‌شوند، نهادهای موجود به طور معمول پایداری خوبی دارند و تغییر، به دلیل وابستگی به مسیر غیر محتمل است (گورجز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۱، ۱۳۸). با این وجود گورجز تغییرها را ناممکن نمی‌داند و از بحران‌ها به عنوان یکی از عواملی که می‌تواند باعث تغییر نهادی شوند، یاد می‌کند. از سوی دیگر ثلن و استینمو<sup>۳</sup> (۱۹۹۲) معتقدند که تغییرها نهادی هم چنین می‌توانند ناشی از راهبردهای سیاسی وسیع برای دگرگون کردن عوامل ساختاری، جهت رسیدن به اهداف بلندمدت مطلوب باشند (ثلن و استینمو، ۱۹۹۲، ۱۷-۱۶).

نهادگرایان، انتخاب عقلایی کارگزاران عقلایی با ترجیح‌های ثابت را مدنظر دارند. در واقع نهادگرایان، انتخاب عقلایی نهادها را مرزهای بیرونی برای کنش افراد می‌دانند. نظریه پردازان انتخاب عقلایی معتقدند که رجحان‌ها ویژگی با ثبات کنشگران است. ایشان نهادها را سازوکار اصلی حفظ تعادل در جامعه می‌دانند. این دسته تعادل نهادی را بهتر از تغییر نهادی می‌دانند و معتقدند که قواعد بازی به طور نسبی ثابت است و کنش‌گران با یادگیری این قواعد در چارچوب آنها مطلوب بودن خود را حداکثر می‌کنند. وقتی که قواعد بازی ثابت یابند به راحتی تغییر نمی‌کنند، چرا که افراد اطمینان ندارند که پیامدهای قواعد و ساختار جدید چه خواهد بود (قلی‌پور، ۱۳۸۴، ۴۱).

اما از نظر نهادگرایان جامعه‌شناختی، نهادها ساختارهای فرهنگی هستند که شامل قوانین رسمی و غیررسمی، هنجارها، عقاید، نمادها، چارچوب‌ها و اشکال مختلف دانش می‌باشند (تورفینگ<sup>۴</sup>، ۲۰۰۱، ۲۸۳). نهادگرایان جامعه‌شناختی، تغییر نهادها و سازمان‌ها را در نتیجه تغییر فرهنگ در سطح جامعه می‌دانند. علاوه بر این با توجه به تعریف نهادها از دیدگاه نهادگرایان جامعه‌شناختی و ارتباط دوطرفه‌ای که ایشان بین افراد و نهادها قائل هستند، نهادها خود، مسیرهایی که افراد برای ارزیابی و اصلاح نهادها نیاز دارند را می‌سازند (تورفینگ، ۲۰۰۱، ۲۸۳).

در کل تورفینگ (۲۰۰۱) با توجه به مطالب ارائه شده، آرا و نظرات نهادگرایان جدید را در جدول زیر خلاصه می‌کند:

نهادگرایان جدید محسوب می‌شود اما مورد توافق همه نهادگرایان نیست.

1. Schmidt
2. Gorges
3. Steinmo, S and Thelen
4. Torfing



جدول (۱): آرا و نظرات نهادگرایان جدید

نهادگرایان جامعه شناختی	نهادگرایان تاریخی	نهادگرایی انتخاب عقلایی	شاخه نهادی / پرسش
<p>نهادها به سختی تغییر می‌کنند زیرا آنها ساختاری را شکل می‌دهند که براساس آن کنشگران، نهادهای موجود را ارزیابی و درباره تغییرات فکر می‌کنند.</p>	<p>نهادها تغییر می‌کنند، به واسطه پاسخ‌های متناقضی که به رویدادهای بیرونی مانند فناوری جدید، بحران اقتصادی و مانند آن داده می‌شود.</p>	<p>تغییر نهادی دشوار است، زیرا نهادها مزایایی را برای کنش‌گران مرتبط، به ارمغان می‌آورند. با این حال نهادها ممکن است به واسطه اصلاحات عمدی تغییر کنند و این وضعیت زمانی پدید می‌آید که ساختار ترجیحات تغییر پیدا کرده باشد.</p>	<p>چگونه نهادها تغییر می‌کنند</p>

منبع: تورفینگ، ۲۰۰۱، ۲۸۴

### نورث<sup>۱</sup> و تغییرها نهادی

در بین اندیشمندان نهادگرایی جدید می‌توان از داگلاس نورث به عنوان اندیشمندی نام برد که تلاش‌های بسیاری را در راه تبیین تغییرها نهادی کرده است. وی به پاس تلاش‌های خود در سال ۱۹۹۳ جایزه نوبل را نصیب خود کرد. (نورث، ۱۹۹۶b) معتقد به پویایی در تغییرها اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است و به طور مشخص از نهادها به عنوان عوامل اصلی در فرایند تغییرها اقتصادی یاد می‌کند (نورث، ۱۹۹۶b). از منظر نورث، نهادها برای کاهش نااطمینانی‌ها در راه دستیابی به اهداف مبادلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی (نورث، ۱۹۹۶b، بخش اول) و همچنین برای فراهم کردن ساختارهای زیربنایی مورد نیاز برای مبادلات سازمان‌های انسانی ایجاد شده‌اند (نورث، ۱۹۹۶b، بخش سوم). فرایند گسترده تغییر اقتصادی زمانی واقع می‌شود که سازمان‌ها- اقتصادی، سیاسی و اجتماعی- به عنوان بازیگران این صحنه در می‌یابند با معرفی نهادها و فناوری‌های جدید می‌توانند موضع رقابتی خود را بهبود بخشند، در نتیجه دست به ابداع و نوآوری می‌زنند (نورث، ۱۹۹۶b، بخش اول).

از نگاه نورث، سازمان‌ها حاصل نهادهای اجتماع خود هستند. شکل، ساختار و حتی رفتار رقابتی سازمان‌ها بستگی مستقیمی با نهادهای اجتماع دارند. بنابراین، تعیین کننده ضروری برای به وجود آمدن نوآوری سازمان‌ها محسوب می‌شوند اما نهادها تعیین کننده چگونگی و نوع این نوآوری‌ها هستند (نورث، ۱۹۹۶b، بخش اول). به علاوه تنها برخی گونه از نهادها، خصوصاً نهادهایی که هزینه‌های

مبادلاتی را کاهش می‌دهند از رشد اقتصادی حمایت می‌کنند (نورث، ۱۹۹۶، بخش چهارم). برخی مواقع نهادها برای تسهیل در مبادلات، ترغیب به تغییرها فناورانه، تشکیل سرمایه انسانی و در نتیجه کاهش هزینه‌های مبادلاتی و یا هزینه‌های ایجاد تغییر، ایجاد می‌شوند (نورث، ۱۹۹۶، بخش چهارم). از این رو برای مثال، نهادها ممکن است منجر به سرمایه‌گذارهای اجتماعی در آموزش و پرورش، انتشار دانش و تشویق اعمال پژوهش‌های ناب و کاربردی شده یا از سوی دیگر ممکن است منجر به سرمایه‌گذاری در مهارت‌ها و فعالیت‌های بازتوزیعی از قبیل دزدی‌دریایی شوند (نورث، ۱۹۹۶، بخش چهارم). وی در جایی دیگر، از تعامل میان نهادها و سازمان‌ها به عنوان عامل ایجاد تغییر و تحول یاد کرده و می‌نویسد: علت تغییرها این است که افراد پی‌می‌برند با تجدید ساختار مبادلات سیاسی یا اقتصادی بهتر می‌توانند عمل کنند. حتی منشا تغییر در تلقی افراد ممکن است نسبت به اقتصاد، عاملی بیرونی باشد. به‌طور مثال تغییر در قیمت و کیفیت در اقتصادی دیگر که بینش افراد را نسبت به فرصت‌های سودآور تغییر می‌دهد (نورث، ۱۹۹۴، ۳۶۱).

در این نوع نگرش نورث را بیشتر می‌توان یک نهادگرایی جدید با عقایدی دانست که سعی در اصلاح بخش‌هایی از نگرش نئوکلاسیک دارد، تا تغییر این نوع نگرش. اما با گذشت زمان می‌توان فاصله گرفتن وی از جایگاه اقتصاددانی که تنها به اصلاح و تکمیل اقتصاد نئوکلاسیک می‌پردازد را مشاهده کرد، هرچند وی در مقاله خود در سال ۲۰۰۰ نیز به اهمیت فرایند یادگیری در ایجاد تغییر اشاره داشت اما با چاپ مقاله‌ای تحت عنوان نهادها، یادگیری و عملکرد اقتصادی در سال ۲۰۰۴، ضمن چرخشی آشکار در جهت فاصله گرفتن از مباحث مطرح شده در جریان غالب، با صراحتی آشکار به اهمیت مباحث علوم شناختی در علم اقتصاد (اقتصاد شناختی) اشاره می‌کند و هم‌چون نهادگرایان اولیه<sup>۱</sup> توجهی خاص را به دستاوردهای سایر علوم از خود نشان می‌دهد. نورث با بهره‌گیری از مباحث علوم شناختی در تعریفی نوین از پدیده تغییر با تأکیدی فزاینده، از یادگیری و تفسیر پیام‌های گوناگون دریافت شده توسط حواس به عنوان عامل اساسی در ایجاد تغییرها نهادی یاد می‌کند (نورث و همکاران، ۲۰۰۴، ۷۶).

وی بزرگترین چالش برای علوم اجتماعی را تبیین تغییرها یا به‌طور ویژه تغییرها اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و سازمانی می‌داند و از توجه به چگونگی یادگیری انسانی به عنوان پیش‌نیاز اساسی برای توضیح این تغییرها نام می‌برد. چرا که از دید وی توانایی یادگیری، اصلی‌ترین دلیل برای مشاهده انعطاف‌پذیری رفتار انسان است و فعل و انفعالات یادگیری افراد به وجود آورنده تغییرها اجتماعی،

۱. رجوع شود به کامونز (۱۹۳۱) (commons) و میچل (۱۹۱۰) (Mitchell)

سیاسی، اقتصادی و سازمانی است (نورث و همکاران، ۲۰۰۴، ۷۵).

در حقیقت نورث در مطالعات خود با درک ضرورت توجه به پدیده تغییر به عنوان مبحث نهایی مورد علاقه علوم اجتماعی، سعی بسیاری را برای هرچه نزدیک‌تر شدن به شناخت کامل این پدیده می‌کند و در این مسیر (به ویژه در مطالعات اخیر خود) به اهمیت فرایند یادگیری انسانی تأکید بسیاری کرده است. در نهایت آنچه مسلم است اندیشمندان نهادگرای قدیم و جدید، با تأکید بر نقش نهادها در تحلیل‌های خود و تمرکز بر تغییرها نهادی، تلاش‌های بسیاری را برای هرچه نزدیک‌تر شدن به تئوری تغییرها اقتصادی کرده‌اند و هر چند هنوز راه درازی تا دستیابی به این هدف در پیش‌روی دارند اما در تلاش‌های خود به تحلیل‌ها و دستاوردهای با ارزشی در باب عملکرد اقتصادی جوامع و تئوری‌پردازی‌های اقتصادی دست‌یافته‌اند، که قابل تأمل است<sup>۱</sup>.

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی شد تا پس از بیان اهمیت پدیده تغییر در علوم انسانی و به ویژه علم اقتصاد، در تلاشی برای پر کردن جای خالی یک پژوهش جامع پیرامون فرایند تغییرها، به تعریف و تبیین این پدیده از دیدگاه شاخه‌های گوناگون علوم انسانی همچون فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی و اقتصاد پرداخته شود. هرچند پدیده تغییر به ظاهر ساده و مشخص به نظر می‌رسد اما مشخص شد که از زمان یونان باستان تا به حال جزء موضوعات چالش برانگیز در بین فلاسفه و سایر اندیشمندان علوم انسانی بوده است. اندیشمندان گوناگون، با دغدغه‌های فکری گوناگون و نظراتی متفاوت همگی تلاش کرده‌اند تا به تعریف و تبیین روشن‌تری از علل و عوامل ایجاد و هدایت فرایند تغییرها دست یابند.

در این پژوهش آنچه بیش از هر چیز خودنمایی کرد، اهمیت به کارگیری تحلیل‌های پویا برای بررسی تغییرها به‌ویژه در تعامل‌های انسانی است. از سوی دیگر در فرایند تغییرها، متغیر هدف انسان‌ها است و انسان‌ها نیز برخلاف نوع تفکر رایج در اصل عقلانیت‌ابزاری، دارای تفاوت‌های بسیاری در نوع نگرش و برداشت‌هایی متفاوت از پدیده‌ای واحد هستند. بر همین اساس هریک از مکتب‌ها حوزه‌های گوناگون علوم انسانی که دستاوردی بارزش را در این حوزه ارائه کرده است، به ناچار از تحلیلی پویا و بازه‌ای از نتایج برای نیل به این مهم بهره برده است.

در بین متفکرین اقتصادی نیز هرچند در کل اندیشمندان جریان غالب با تکیه بر فرض عقلانیت‌ابزاری، عدم بهره‌گیری از دستاوردهای سایر علوم و بهره‌گیری از تحلیل‌های ایستا به نوعی به حذف

۱. رجوع شود به متوسلی (۱۳۸۹ و ۱۳۹۰)

صورت مسئله پرداخته‌اند و توجه چندانی را به این مهم منظور نداشته‌اند، در هر بخشی از مباحث خود که این فرض‌ها را کنار گذاشته و سعی در بهره‌گیری از دستاوردهای سایر حوزه‌های فکری داشته‌اند، شاهد موفقیت‌های چشمگیری در تحلیل‌های خود بوده‌اند<sup>۱</sup>. اما همان‌گونه که مشاهده کردیم در بین مکتب‌ها گوناگون اقتصادی اگر بخواهیم بدون تعصب و هیچ‌گونه جانبداری بنگریم، مشخص می‌شود که اندیشمندان دو جریان اتریشی و نهادگرا از پایگاه نظری قدرتمندتری در این مبحث برخوردار بوده و هستند. البته همان‌گونه که در جدول زیر و به‌طور خلاصه قابل مشاهده است، هریک از این جریان‌ها با تأکیدی متفاوت و بهره‌گیری از ابزارهای فکری گوناگونی سعی در تبیین تغییرها داشته و دارند. برای مثال جریان اتریشی با تأکید بر تعامل‌ها فردی و جریان نهادگرا با تأکید بر بستر نهادی، به بررسی این مهم پرداخته‌اند و همان‌گونه که بیان شد در بین نهادگرایان نیز باز می‌توان تفاوت‌های گاهی ریشه‌ای را در این خصوص مشاهده کرد.

جدول (۲): مقایسه نوع نگرش جریان‌های فکری علم اقتصاد به تغییرها در عرصه تعامل‌ها انسانی

جریان فکری	نوع تحلیل	فرض غالب در تحلیل تغییرها انسانی	تأکید در تحلیل	تحلیل تغییرها انسانی در سطح خرد	تحلیل تغییرها جمعی
جریان غالب اقتصاد	ایستا	عقلانیت ابزاری	انسان حداکثرساز	بحث مطلوب بودن و سازوکار قیمت‌ها	مباحث رشد
هایک	پویا	مدل‌های پیوندگرا	کنش‌های فردی	فرایند یادگیری حاصل از بازخورد تجربیات	نظام طبقه‌بندی که درک ما از جهان را شکل می‌دهد و بخشی از آن تحت تأثیر تکامل نژاد است
شوم پیتز	پویا	کنش‌های انسانی ذهن‌گرایانه	کنش‌های فردی	کارآفرین	نوآوری و پدیده ناول در بحث توسعه
نهادگرایی قدیم	پویا	تغییرها نهادی	بستر نهادی	تأثیر متقابل فرد و نهادها در ایجاد تغییرها، عدم اعتقاد به فرد متعین در تحلیل‌ها	تأثیر محیط نهادی در حضور فناوری و قواعد کارکردی
نهادگرایی تاریخی	پویا	تغییرها نهادی	بستر نهادی	رهیافت ریاضی و فرهنگی در رابطه کنش و نهادها	تغییرها نهادی در شرایط وجود بحران

۱. در این باره می‌توان به مباحثی چون نظریه بازی‌ها و مباحث مربوط به هم‌افزایی و استمرار در بحث بنگاه‌ها اشاره کرد.

۱۵امه جدول (۲): مقایسه نوع نگرش جریان‌های فکری علم اقتصاد به تغییرها در عرصه تعامل‌ها انسانی

جریان فکری	نوع تحلیل	فرض غالب در تحلیل تغییرها انسانی	تاکید در تحلیل	تحلیل تغییرها انسانی در سطح خرد	تحلیل تغییرها جمعی
نهادگرایی انتخاب عقلایی	پویا	تغییرها نهادی	بستر نهادی	رهیافت ریاضی در رابطه کنش و نهادها	تأکید بر تعادل نهادی به جای تغییرها نهادی
نهادگرایی جامعه‌شناسی	پویا	تغییرها نهادی	بستر نهادی	رهیافت فرهنگی در رابطه کنش و نهادها	تغییرها نهادی در اثر تغییرها فرهنگی
نورث	پویا	یادگیری و تغییرات نهادی	بستر نهادی	یادگیری و مدل‌های ذهنی	یادگیری، مدل‌های ذهنی مشترک و نظام پاورها

در انتها هرچند در تبیین فرایند تغییرها هریک از مکتب‌ها، منشأ متفاوت و گاهی متناقضی را برای آن بیان کرده‌اند، اما این بدان معنا نیست که لزوماً روش و محصول فرایند تغییرها نیز متفاوت خواهد بود. بلکه نشان دهنده طبیعت ناشناخته و عدم درک کامل این پدیده از سوی این جریان‌های فکری است. البته در سال‌های اخیر با ورود مباحث شناختی به این علم و ظهور اقتصاد شناختی و همچنین حمایت آن از سوی جریان‌های هتردکس باید منتظر تحولات عمیقی در آینده آن و دگرگونی‌های اساسی در پیش‌فرض‌ها و اصول مورد نظر در این علم باشیم. البته این مهم خود پژوهش‌های جامع و بین‌رشته‌ای بسیاری را طلب می‌کند تا هرچه بیشتر زمینه برای طراحی مدلی مفهومی از تغییرها در عملکرد اقتصادی جوامع، فراهم شود.

## منابع

### الف) فارسی

- قلی‌پور، آرین. (۱۳۸۴)، "نهادها و سازمان‌ها (کولوژی نهادی سازمان)"، تهران، انتشارات سمت.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۴)، "توسعه اقتصادی ژاپن با تأکید بر آموزش نیروی انسانی". نشر موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- متوسلی، محمود (۱۳۸۸)، "توسعه اقتصادی: مفاهیم، مبانی نظری، رویکرد نهادگرایی و روش‌شناسی". تهران، انتشارات سمت.

متوسلی، محمود و مشهدی احمد، محمود و نیکونسبتی، علی و سمیعی نسب، مصطفی (۱۳۸۹)، "اقتصاد نهادی پیشگامان نهادگرایی که علم اقتصاد را متحول کردند". ترجمه، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق. متوسلی، محمود و مشهدی احمد، محمود و نیکونسبتی، علی و سمیعی نسب، مصطفی (۱۳۹۰)، "تجدید حیات اقتصاد نهادی نگاهی به اندیشه‌های اقتصاددانان نهادی جدید"، ترجمه، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.

### ب) لاتین

- Alchian, A. (1950), "Understanding, evolution and economic theory". Journal of Political Economy Vol. 58.
- Arena, Richard and Festre, Agnes (2006), "Knowledge and beliefs in economics: the case of the Austrian tradition, in: Knowledge, Beliefs and Economics". Edited by: Arena, Richard, Festre, Agnes And Edward Elgar.
- Bendix, Reinhard (1964), "Nation building and citizenship: studies of our changing social order." New York: Wiley.
- Bendix, Reinhard (1984), "Force, fate, and freedom: on historical sociology." Berkeley: University of California Press.
- Caldwell, Bruce (2004), "Some Reflections on F.A. Hayek's the Sensory Order", Journal of Bioeconomics, No. 6, pp 239-254.
- Chiot, D. and Merton, R. M (1986). "Social change in the modern era." San Diego, CA: Harcourt Brace Jovanovich.
- Chiot, D. (2000), "How societies change". Pine Forge Press. And 2nd edition.
- Cohen, S Marc (2009), "Aristotle: Metaphysics", Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- Collins, R (1986), "Weberian Social Theory", New York: Cambridge University press.
- Dainton, Barry (2001), "Time and Space", Chesham: Acumen Press.
- Diogenes, Laertius (1983), "Lives of Famous Philosophers", 2nd Edition, G. S. Kirk, J. E. Raven and M. Schofield (eds), Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Eisenstadt, SN (1973), "Tradition, Change, and Modernity". Krieger Publishing Company
- Feldman, Jerome A and Shastri, Lokendra (2005), "Connectionism". In: The Encyclopedia of Cognitive Science, 1 edition, Wiley.
- Fishburn, Peter C (1968), "Utility theory". Management Science, Vol. 14, No. 5, Theory Series.
- Gardner, Howard (2004), "Changing Minds: The Art and Science of Changing Our Own and Other People's Minds". Harvard Business School Press, Boston, Massachusetts.
- Giddens, Anthony (1971), "Capitalism and Modern Social Theory. An Analysis of the writings of Marx, Durkheim and Max Weber". Cambridge: Cambridge University Press.
- Gorges, Michael J (2001), "New Institutionalism Explanations for Institutional Change: A Note of Caution". Politics. Volume 21. Number 2. 137-145.
- Groeneweagen, john and Kerstholt, frans (1995), "On Integrating New and old Institutionalism: Douglass North Building Bridges", Journal of Economic Issues, vol 29
- Guthrie, W. K. C. (1965), "a History of Greek Philosophy", vol. 2, Cambridge University Press.

- Hall, Peter A. and Taylor, Rosemary C. R (1996), *"The Three New Institutionalisms"*. MPIFG Discussion Paper 966/
- Hamilton, Walton (1932), *"Institution"*. In Encyclopedia of the social science. New York: Macmillan. Vol. 8, pp. 84-89.
- Hayek, Friedrich (1953), *"The sensory order: an inquiry into the foundations of theoretical psychology"*. University of Chicago press.
- Hibbs, Douglas A., and Ola Olsson (2004), *"Geography, biogeography, and why some countries are rich and others are poor,"* Proceedings of the National Academy of Sciences 101: 3715-3720.
- Hodgson, Geoffrey M (1998). *"The Approach of Institutional Economics"*, Journal of Economic Literature, Vol. XXXVI, March, pp.166-192
- Kirzner, Israel M. (2000), *"The driving force of the market"*. Routledge press.
- Kirzner, Israel M. (2008), *"Austrian economics"*. The New Palgrave Dictionary of Economics, Palgrave Macmillan.
- Koszegi, Botond and Rabin, Mathew (2007), *"Mistakes in Choice-Based Welfare Analysis"*. American Economic Review, 97(2).
- Kuznets, Simon (1989), *"Driving Forces of Economic Growth: What Can We Learn from History?"* in Kuznets, S. Economic Development, the Family, and Income Distribution: Selected Essays, Cambridge University Press.
- Medlin, Brian (1963), *"The Origin of Motion,"* Mind 72: 155-175.
- Mortensen, Chris (2008), *"Change"*, Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (Ed.).
- North, Douglass C. (1991), *"Institutions"*. The Journal of Economic Perspectives, Vol. 5, No. 1, pp. 97-112.
- North, Douglass C. (1994), *"Economic Performance through Time"*. The American Economic Review, Vol. 84, No. 3, pp. 359-368.
- North, Douglass C. (1996a), *"where have we been and where are we going?"* Retrieved from <http://ideas.repec.org/p/wpa/wuwpeh/9612001.html>
- North, Douglass C. (1996b), *"Economic Performance through Time: The Limits to Knowledge"*. Retrieved from <http://ideas.repec.org/p/wpa/wuwpeh/9612004.html>
- North, Douglass C (2000), *"The New Institutional Economics and Third World Development"*. Edit by J. Harris, J. Hunter, International Ltd, p17.
- North, Douglass C. (2003), *"Understanding the process of Economic Change"*. Working paper.
- North, Douglass C. (2005), *"Understanding the process of Economic Change"*. Princeton University Press.
- North, Douglass C and Mantzavinos, C and Shriq, Syed (2004), *"learning, institutions, and economic performance."* Perspectives on politics Vol. 2 No.1 p 75-84.
- Orlean, Andre (2006), *"The cognitive turning point in economics: social beliefs and conventions"*. In: Knowledge, Beliefs and Economics, Edited by: Richard Arena, Edward Elgar.
- Palmer, John (2008), *"Parmenides"*, the Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (Ed.).
- Priest, Graham (1987), *"In Contradiction, Dordrecht: Nijhoff"*. Second edition 2006,

- Oxford University Press.
- Prochaska, J.O. and Di Clemente, C.C. (1986), *"Towards a comprehensive model of change"*. In: W.R. Miller and N. Heather (Ed), *Treating addictive behaviors: Processes of change*. New York: Plenum Press.
- Riley, Geoff (2006), *"AS Markets & Market Systems: Price Mechanism"*. Eton College.
- Robbins, Lionel (1932), *"Nature and Significance of Economics Science"*. London: Macmillan.
- Robinson, Joan (1962), *"Economic Philosophy"*. Harmonds worth, Middlesex, UK: Penguin Books Ltd.
- Ross, Don (2008), *"Economics, cognitive science and social cognition"*, Cognitive Systems Research, Vol 9
- Schmidt, VA (2006), *"new institutionalisms"*. Paper presented at the Annual Meeting of the American Political Science Association. Philadelphia, PA.
- Schumpeter, Joseph A ([1911] 2003), *"The Theory of Economic Development"*. Pp. 61-116 in Jorgen Backhaus (ed.), *Joseph Lois Schumpeter*. Boston: Kluwer.
- Schumpeter, Joseph A (1934), *"The Theory of Economic Development"*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Schumpeter, Joseph A (2005), *"Development"*. Journal of Economic Literature Vol. XLIII PP 108-120.
- Steele, G.R (2002), *"Hayek's Sensory Order, Theory & Psychology"*. Sage Publications. Vol. 12, No3.
- Steinmo, S and Thelen, K and Longstreth, F (1992), *"Structuring Politics: Historical Institutionalism in Comparative Analysis"*. New York: Cambridge Univ. Press
- Swedberg, Richard (2007), *"Rebuilding Schumpeter's Theory of Entrepreneurship"*. Conference on Marshall, Schumpeter and Social Science, Hitotsubashi University, March 17-18.
- Thagard, Paul (2004), *"Mind, introduction to cognitive science"*. The MIT Press, 2th edition.
- Torfin, Jacob (2001). *"Path-Dependent Danish Welfare Reforms: The Contribution of the New Institutionalisms in Understanding Evolutionary Change"*, Scandinavian Political Studies (24): 277-309.
- Veblen, Thorstein B (1919), *"The place of science in modern civilization and other essays"*. New York: Huebsch.
- Walliser, Bernard (2008), *"Cognitive Economics"*, Springer Press.
- Wilber, Charles K and Harrison, Robert S (1978), *"The Methodological Basis of Institutional Economics: Pattern Model, Storytelling, and Holism"*, Journal of Economic Issues, Vol XII, No. 1, p. 61-89.
- Williamson, Oliver (1983), *"Credible Commitments: Using Hostages to Support Exchange"*. Amer. Econ. Rev., Sept. 1983, 74(3), pp. 519-40.
- Yeager, Leland (1987), *"Why subjectivism?"* Review of Austrian economics, Vol. 1, pp: 5-31.